

## سفر دریائی

# تاریخ در سواحل عمان و خلیج فارس

قلم : دکتر مستوفی

استاد جغرافیا در دانشکده ادبیات

لشکر کشی اسکندر پادشاه مقدونیه را با آسیا باید بزرگترین سفرهای دنیای قدیم دانست. این سفر گو اینکه بمنظور کشورگشائی انجام شده در عین حال از سفرهای جغرافیائی بزرگ است که کشف نواحی داخلی آسیا باشد و تا آن زمان از آنها اطلاعی نداشته‌اند. شماره مردمی که در این سفر شرکت کرده و وسعت اراضی که دیدن نموده‌اند و جرات و جسارتی که در تنظیم امور این سفر بکار رفته دنیای تازه‌ای بمحیط جغرافیائی آن زمان افزود. قسمت اول سفر اسکندر تا مرگ دارا بیشتر جنبه نظامی دارد ولی از این تاریخ بعد لشکر کشی اسکندر را میتوان سفر اکتشافی نامید و حتی تا چند سده بعد یعنی زمان استرابو اطلاعات یونانیان و رومیان از داخله آسیا از سفر اسکندر نتیجه شده و استرابو در چند جا متذکر شده که آگاهی ما از آسیا مدیون نوشته‌های مورخین همراه اسکندر بوده است.

از جهت شناسائی جغرافیائی تاریخی ایران و بحث در تغییرات آب و هوائی ایران و تطبیق شهرهای قدیم با بلاد کنونی، لشکر کشی اسکندر با آسیا یکی از بهترین منابع جغرافیائیست. پس از تسخیر پنجاب اسکندر از بزرگان سند اطلاعاتی در خصوص نواحی گنگ کسب کرد و شنید که در حوضه این رود امپراطوری عظیم الشانی حکمفرما است. با وجود قدرت و عظمت پادشاه گنگ، اسکندر بر آن شد که آن سرزمین را نیز مسخر کند زیرا تصور میکرد که پس از رود گنگ باقیانوس خارجی راه یافته و باین صورت تمام کره مسکون را بحیطه تسلط خود در آورده است ولی در این موقع باریک اسکندر با مخالفت لشکر یان مواجه گشت. قشون وی از جنگهای پیاپی خسته و فرسوده شده و خاصه از پیشرفت بسوی گنگ، با افسانه‌هاییکه در خصوص مردم آن سامان شنیده بودند مرعوب شدند.

اسکندر برای همراه نمودن لشکریان سران سپاه را جمع کرد و عقاید خود را در خصوص کوه مسکونی آنروز اظهار نمود و با وجود اطلاعاتیکه از هندوها کسب کرده بود باز پیروی از عقاید ارسطو نموده چنین گفت: «راه زیادی در پیش نیست و بزودی بدریای مشرق خواهیم رسید و این دریا بدریای هیرکانی متصل است زیرا اقیانوس بزرگی تمام زمین را فرا گرفته و خواهید دید که خلیج هند بخلیج فارس متصل و دنباله آن خلیج هیرکانی (؟) است. از خلیج فارس قشون، میتواند در طول سواحل لیبیا، تاستونهای هر کول برسد و باین ترتیب لیبیا و آسیارا مسخر داشته و حدود امپراطوری ما مرزهای کره خواهد شد».

موضوع تازه اینکه با وجود تبعیت از عقاید ارسطو باز اسکندر نظر علمای قدیم یونان را گرفته و میگوید از این اقیانوس خارجی میتوان وارد دریای خزر شد و بخلیج عمان درآمد. اما با وجود کوشش اسکندر سپاهیان سرپیچی کردند و یکی از سرداران وی بنام کونوس (۱) برای تسکین خاطر اسکندر ویرا بیک سفر دریائی تشویق نمود. نقشه کونوس چنین بود که اسکندر میتواند از راه سند بدریا و بگنگ دست یابد و افتخار سفر دریائی کمتر از لشکر کشی در خشکی نخواهد بود و باین دنیای تازه پای هیچ بشری نرسیده و از این راه نیز میتوان مانند راه خشکی بدریای خارج دست یافت. اسکندر تسلیم شد و تسخیر آسیا بهمین جا خاتمه یافت.

### سفر نزارخ (۲)

اسکندر در حین قشون کشی پنجاب دو مشاهده جغرافیائی مفید نمود: یکی اینکه نباتات آن منطقه خیلی شبیه بگیاههای مصر است، دیگر اینکه رود هیداسپ شعبه سند تنها رودیست که مانند نیل تمساح دارد. شباهت حیوانات و نباتات پنجاب و مصر وی را دچار اشتباه بزرگی نمود و تصور کرد که بسرچشمه نیل افریقائی دست یافته و این رود در قسمت علیا سند نام دارد و پس از عبور از صحرائی وارد افریقا شده و قسمت پائین آن بنام نیل است. از این تصور خیال کرد که از راه سند میتواند بمقیس و طب راه یابد ولی کمی بعد تحقیقات دیگری بروی ثابت داشت که رود سند دلتای خاصی در

### Coenos-۱

۲- یادداشتهای اصلی نزارخ در دست نیست و آنچه بما رسیده کتابیست که آری از روی آن یادداشتهای تنظیم کرده.

دریا دارد و این دریا بحر الروم نیست بلکه اقیانوس هند است . اسکندر مایوس از جهانگیری از راه خشکی ب فکر تسخیر دریاهای افتاد و صد و پنجاه کشتی تهیه دید که اغلب ملاحان آن مقدونی و یونانی بودند و این بحریه بایستی از سند وارد اقیانوس شده و موازی با ساحل خود را بدهانه خلیج فارس برساند . فرماندهی نیروی دریائی نثارخ تفویض شد . نثارخ از رود هیداسپ راه جنوب پیش گرفت و بقیه قشون از راه خشکی در طول رود بحرکت آمد . نثارخ گاهی با کشف نواحی اطراف رود پرداخته و زمانی برای تهیه آذوقه و تکمیل جهازات بخشکی پیاده میشد و پس از پنجماه توانست بدلتای سند برسد . در نزدیکی مصب شهر پاتالا واقع بود که حیدرآباد امروزی باشد . این شهر گذشته از موفع نظامی خاص ، مرکز بزرگ بازرگانی هند و ایران بود . اسکندر در آن قلعه ای بنا کرد و درلنکر گاه کارگاهی برای ساخت و تعمیر کشتی ایجاد نمود .

همراهان نثارخ از شرایط کشتیرانی در اقیانوس هند خبری نداشتند . جزر و مد برای یونانیها امر فوق العاده ای بود . بالا آمدن و پائین رفتن آب آنها را دستخوش تعجب کرد خاصه که در نزدیکی دلتا بر خورد امواج سند با جریان ساحلی در اثر بادهای موسمی بطور محسوسی سطح آب را بحرکت میآورد و یونانیها که با آبهای آرام دریای اژه عادت داشتند باضطراب و تشویش افتادند .

این اولین باری بود که یونانیها وارد اقیانوس هند میشدند . نثارخ در دلتای سند جزیره کیلوتا را یافت و در اقیانوس در برابر دلتای سند جزیره دیگری رسید . نثارخ هنوز مطمئن نبود که وارد اقیانوس شده لذا مسافتی را در دریا پیش راند و بروی محقق شد که بانتهای زمین مسکون رسیده و در برابر جزایر اقیانوس بی پایان چیزی نیست . قسمت دوم سفر نثارخ از این بعد شروع میشود که باید از دلتای سند بشطالعرب برسد . ایجاد راه ارتباطی بین پنجاب و سوزیان آمد و شد را بین یونان و هند از طریق جاده شاهی و دریا برقرار میداشت چیزیکه قبلا مطمح نظر شاهان هخامنشی در سفر دریائی اسکولا کس بود .

بدین منظور لشکر اسکندر سه دسته شد . اولی از نواحی آراخوزیا و درنگیان گذشته و در کارمانی بشاه پیوست . در دریا نثارخ در طول سواحل گدروزیا بکارمانی خواهد رسید و خود اسکندر در نزدیکی ساحل موازی با حرکت نثارخ پیش

می‌رود و حوایج بحریه را تأمین مینماید .

سفر نئارخ را در کرانه‌های عمان و خلیج فارس باید از هر حیث یک اقدام اکتشافی دانست . اول باید از وضع سواحل اطلاعات کافی بدست آورد و خلیج‌ها را دیدن کرد تا لنگرگاه مناسب پیدا شود و بعد از وضع بلاد و موقع آبادیها و استعداد کشاورزی و منابع اقتصادی سواحل با خبر شد زیرا کشتیرانی در سواحلی ناشناس و جستجوی قوت بین قبایل سرکش کاری دشوار بود و اگر چنین نیروئی در بین راه متوقف میشد و یا منهدم میگشت ، اعتبار و اقتدار اسکندر در مخاطره بود .

پس از حرکت نئارخ ، اسکندر از هندوستان عزیمت نمود . صحراهای لوت بلوچستان بیش از دریا برای قشون خطر داشت . بالتیجه عبور از صحرا ۶۰ روز طول کشید و در راه بمردم اسکندر تلفات زیادی از خستگی و امراض گوناگون و بی‌آبی وارد آمد . پلوتارک گوید در عبور از صحرا ربعی از قشون اسکندر ریش نماند . تلفات قشون بیشتر در راه کمک بنئارخ بود زیرا اسکندر سعی داشت از کرانه دور نشده و از حال بحریه آگاهی یابد و در ضمن قوت ملاحان خود را تأمین نماید ولی پس از طی کمی راه نئارخ مجبور شد خود در ساحل پیاده شده و غذائی منحصر ب ماهی و خرما برای کسان خویش تهیه کند .

قشون نئارخ برای حرکت بایست منتظر بادهای شمالی غربی گردد ولی بواسطه هرج و مرج و بیم اغتشاش ، نئارخ یکماه قبل از موسم باد یعنی در سپتامبر سال ۳۲۶ ق م براه افتاد . بادهای موسمی این فصل برای حرکت کشتیها مناسب نبود . نئارخ خلیج کوچکی نزدیک کرانه یافت که لنگرگاه مناسبی داشت آنرا پسندید و بدان اسکندریه نام داد چندی در انتظار باد موافق در آن محل بماند . در اسکندریه نئارخ حصاری عظیم ساخت تا لنگرگاه از دستبرد طوایف آراییت مصون ماند و در آنجا ۲۴ روز منتظر بادهای شمال شرقی شد چه این بادهها از ماه نوامبر بعد میوزید .

کشتیرانی در اقیانوس هند بس دشوار آمد زیرا کشتیهای کوچک نئارخ رودخانه‌ای بودند و مهندسین یونانی که آبهای آرام دریای روم را دیده بودند خبری از امواج شدید اقیانوس نداشتند . این کشتیها در اقیانوس هر آن با مخاطراتی مواجه میشد . گذشته از این درین کشتیهای کوچک هزاران دریانورد جاداده بودند و جای کافی برای آب و آذوقه وافی نداشتند . باین علت بحریه هیچوقت بیش از ۸ روز قوت در اختیار نداشت و مجبور بود

با وجود شدت امواج در نزدیکی ساحل هر چند روز یکبار در ساحل پیاده شده و غذا تهیه کند.

نقشه حرکت بر آن بود که نئارخ در نقاطی ننگراندازد که قبلاً از طرف نیروی زمینی تسخیر شده باشد و آذوقه کافی در محل باشد، ولی آن نقشه عملی نشد زیرا غالباً پس از حرکت اسکندر اقوام بومی علم طغیان برافراشته و آشوب و اختلال میکردند. تنها در یک مورد و آنهم در کوالا بحریه با قشون زمینی ارتباط یافت و گندمی بچنگ آورد و بعد از آن واقعه نئارخ با زحمت بسیار و جنگ و جدال قوت کسان خویش را تأمین مینمود و آنهم بالاخره منحصر بماهی و خرما و گوشت حیوانات دریائی بود. کسان نئارخ از فقدان غلات و آب شیرین در زحمت بودند و بعلاوه وحشت قحط در سراسر کرانه‌ها آنانرا بیشتر مرعوب میداشت.

پس از عبور از رودخانه آرایوس (۱) نئارخ بکرانه‌های اوریت‌ها رسید. در این سواحل کشتیها دستخوش بادهای شدید و امواج پرهیجان دریا گشتند. سه کشتی غرق شد ولی چون ساحل نزدیک بود ملاحان خود را با شنا نجات دادند. کمی بعد نئارخ با لئوناتوس (۲) سردار اسکندر که در خشکی بسر کوبی اقوام اوریت میپرداخت تماس گرفت و از او آذوقه دریافت نمود. از اواخر ماه نوامبر ببعد بادهای شمال شرقی کشتیرانی را در سواحل آسان نمودند و نئارخ بدخانه تومروس (۳) رسید. این رود را اسکندر در خشکی دیدن کرده و در نزدیکی دهانه آن دریاچه‌ای یافته. در دهانه تومروس اقوام نیمه وحشی سکنی داشتند و وقتی کشتیها را دیدند صف آرائی نموده و از پیاده شدن ملاحان بساحل جلوگیری کردند. شماره آنها ششصد بود و اسلحه‌ای جز نیزه‌های بلند نداشتند ملاحان با شنا خود را بساحل رسانیده و با آنها در آویختند چیزی نگذشت که بومیان هزیمت نموده و جمعی کشته و اسیر بجا گذاشتند. نئارخ این مردم را بخوبی توصیف کرده گوید:

بدن آنها مانند سرشان مو داشت. ناخنی بلند و سخت داشتند و از آن برای غذا خوردن بجای کارد و یا شکستن چوب استفاده میکردند. آهن را نمیشناختند و افزار آنها

۱- محل این رود معلوم نشد. شاید رودخانه Pournalie باشد. ۲ - Leonnatus

۳ - Tomerus رودخانه Hingd است

از سنگ و چوب بود. لباس را از پوست حیوانات و پوست ماهیان درشت میساختند. از اقوال دیگری استنباط میشود که چنین طوایفی در آن زمان در سواحل گدروزی (مکران) مسکن داشته از گوشت لاک پشت تغذیه نموده و کاسه آنرا جهت پوشش سقف مساکن بکار میبردند.

کشتیها پس از شش روز توقف براه افتادند و بمالانا (۱) رسیدند. مالانا مرز اوریتها بود که از رود آرایوس تا این نقطه مسکن داشتند. در مالانا نثارخ چیزی در باب آفتاب گوید که قابل ذکر است: میگوید آفتاب در ظهر عمودی تابد و اجسام با سایه ندارند و یاسایه آنها سمت جنوب است و مجموعه های نیمکره شمالی گردشی کوتاه در آسمان نموده و در افق فرو میروند. آرین که چنین قولی را ذکر کرده میگوید تعجبی نیست زیرا در سین مصر هم آفتاب روز اول تابستان عمودی میتابد. این گفته قطعاً باین صورت غلط است زیرا مالانا در ۲۵ درجه و ۱۶ دقیقه عرض شمالیست و از مدار رأس السرطان اندکی دور است بنابراین حتی روز اول تابستان در آن نقطه آفتاب عمود نیست چه رسد باینکه نثارخ در ماه نوامبر در آنحدود بوده. اگر گفته نثارخ صحت داشته باشد، باید فرض کرد که ملاح اسکندر مسافت زیادی رو بجنوب در اقیانوس پیش رفته و آن تصور هم غریب است زیرا نثارخ هیچگاه از سواحل دور نمیشده. شاید این روایت را نثارخ از بومیان محلی هند شنیده و بنحوی در یادداشتهای خود گنجانیده باشد.

بین مالانا و دماغه جاسک سواحل ماهیخواران لوت و بی آبادانی بود. در این کرانه ها یونانیها بجز ماهی قوتی نمی یافتند و از بی نانی در زحمت بودند. در پشت کرانه نواحی داخلی کم جمعیت را یونانیها گدروزیا نامیده اند. اسکندر خود قبل از نیروی دریائی وارد گدروزیا شد و بنا بقول مورخین مقصودش تهیه حوائج نثارخ بود. تواس (۲) را باجمعی مأمور تحقیق در سواحل نمود و گزارش وی اسکندر را دچار یأس کرد زیرا شنید که سواحل دریالوت و بی آبادانی است و مشتهی مردم بدبخت در آنجا مسکن دارند که بزحمت آب مشروب پیدا میکنند. باین جهت اسکندر از ساحل دور شد و در داخل گدروزیا براه افتاد. لشکریان وی از کمی آب و دوری مراحل بیچاره شدند و تلفاتی بدانها وارد آمد معهداً در محلی ذخیره ای از گندم پیدا شد. باوجود نیاز عاجل

لشکر اسکندر آنرا برای نثارخ فرستاد ولی محافظین گندم با وجود مهر شخصی پادشاه که کیسه هارا نشان نموده بود، آنها را گشوده و مصرف کردند. اسکندر از این پیش آمد چندان درخشم نشد زیرا بقدر وفلاکت سربازان واقف بود پس سعی کرد برای مرتبه دوم گندمی بساحل فرستد. سفر اسکندر در گذر روزیا ۶۰ روز طول کشید و معلوم میشود که لشکر در عبور از صحرا متحمل مصائب شدیدی گردیده.

نثارخ در مالانا ثوقفی نمود و پس از یکروز به با گازیرا (۱) رسید و سپس از دماغه اعراب گذشت. در برابر دماغه در چند میلی ساحل جزیره ایست که آراین آنرا کارنین (۲) نامیده و بر حسب موقع باید جزیره آشتولا (۳) باشد. بومیان این جزیره را نوزالامی نامیدند و مدعی بودند که هیچ بشری قدرت دخول در آنرا ندارد و اگر کسی بدینکار مبادرت ورزد نابود خواهد شد چه این جزیره متعلق بافتاب است. نثارخ خود در باره جزیره شنیده بود که وقتی مصریها بدان نزدیک گشته و جماعتی با قایق بطرف جزیره رفته و مراجعت نکرده اند. نثارخ قایق را مأمور کرد که جزیره را دور زده و از آن خبری گیرد و خود با عده ای در جزیره پیاده شد و ثابت کرد که آنچه بومیان گویند افسانه و جزء خرافات است (۴).

نثارخ اول کسی است که آشتولا را دیدن کرده است و پس از وی مدتها آن جزیره کانون پرستش آفتاب بود. در سال ۱۷۴۴ سروان بلر (۵) از بومیان آنحدود شنید که نزدیک جزیره یک کشتی بسنگ بدل شده است سروان مزبور وارد جزیره شد و در آن لاک پشت زیادی یافت و تخته سنگی دید که از دور شبیه بکشتی در حال حرکت بود. تا سال ۱۸۲۰ قبائلی سرکش و تندخو در جزیره مفر داشتند و هر کشتی را که بجزیره نزدیک میشد باسرنشیتانش نابود میکردند.

بناقول آراین نثارخ پس از دو روز از دماغه ای گذشت و در مغرب دماغه به موزارنا (۶) رسید. آراین خود اسمی باین دماغه نداده از قرائن باید دماغه پاسنی (۷) باشد ولی در مغرب پاسنی لنگر گاه مناسبی نیست و اگر موزارنا محلی بوده امروز از بین رفته

۱ - Bagasira - ۲ - Karnine - ۳ - Ashtola - ۴ - این شرح را Warmington

در کتاب خود گویا از استرابو نقل کرده و در سفرنامه نثارخ چاپ ویلیام ونسان مؤلف معتقد است که نثارخ در جزیره پیاده نشده و بهمین جهت فاصله آنرا تا ساحل بجای ۱۲ میل ۷ میل ثبت کرده است.

۵ - Blair - ۶ - Mosarna - ۷ - Pasni

است . وجود سابق چنین محلی را هم نمیتوان انکار کرد زیرا بطلمیوس آنرا مرز بین گد روزی و کارمانی دانسته و لنگر گاه محل پاسنی در مشرق دماغه است .  
 در موزارنا نئارخ راهنمایی بنام هیدراسس (۱) یافت و وجود این شخص بسیار مفید افتاد . مقدونیا در روز مسافت بیشتر طی میکردند و در نقاط آبادی لنگر می گرفتند . این بلد طرز استفاده از نسیم دریای و نسیم خشکیرا برای دور زدن دماغه ها بمقدونیا موخت کاری که قبل از او بسیار دشوار انجام میشد .

بعد از موزارنا ایستگاه قابل ملاحظه بارنا (بندر راس شمال) است زیرا مردم آن دیار برخلاف آنچه انتظار میرفت متمدن تر بودند و اخلاق قابل معاشرتی داشتند و حتی با کشت بعضی نباتات آشنا بودند . درختان میوه در اطراف شهر دیده میشد و نخل در یادداشت های آرین ذکر شده . پس از عبور کی زیبا (۲) نئارخ از دماغه گوادر گذشت . آذوقه بسیار کم شده و چیزی از ذخیره باقی نبود . نئارخ در مغرب گوادر بشهری رسید که آرین نام آنرا ذکر نکرده . نئارخ با ملاحظت باهالی نزدیک شد و از وی پذیرائی شایانی بعمل آمد ولی همینکه با چند نفر از کسان خود بنقاط حساس شهر دست یافت امر بتصرف شهر داد اهالی مقاومت کردند ولی کوشش آنها بیفایده ماند . نئارخ پیشنهاد کرد که اگر کلیه خواربار شهر را تسلیم نمایند، او از چپاول خودداری خواهد کرد . اهالی پذیرفتند ولی آنچه مقدونیا یافتند کمی آرد ماهی و قدری گندم وجود معهدا برای ملاحان گرسنه چنین نعمتی فوری عظیم گشت .

در مغرب گوادر آرین شهر باژیا (۳) را نام برده که محل آن معلوم نیست و از این بیعد نیز سه ایستگاه دیگر ضبط شده : تالمن (۴) کاناسیدا (۵) کناته (۶) . بطلمیوس هم همین نقاط را بصورت دیگری آورده است . آرین از تالمن چیزی نگفته و تنها بندر گاه مناسب آن اشاره کرده است که محل آن شاید بین گوادر و چاه بهار باشد . کاناسیدا در خلیج چاه بهار بوده و بعضی از مؤلفین کاناسیدا را منسوب برودخانه سید یانیز (۷) میدانند . دماغه نیز در مدخل خلیج چاه بهار است و مسافرین دیگر آثار شهری قدیم را در آن محل

۱- Hydraces - ۲ Kyzia محل این شهر بتحقیق معلوم نیست. ۳ - Bageia

۴- Talmena - ۵ Kanasida - ۶ Kanate - ۷ Tiz یا Tidsz ویلیام و نسان در بررسی

این شهرها یک ریشه بومی کنا یافته و هر سه شهر را کنار رود قرار داده ولی این نظیر مطمئن نیست . و نسان در نقشه های خود رودی ندیده ولی رودخانه وجود دارد .



یافته‌اند و در شمال رودیست که از ارتفاعات ساحلی سرازیر میشود و شهر کاناسیدا روی این رود بوده (۱). بعد از کاناسیدا نئارخ بسواحل لوت و بی‌آبادانی رسید. مردم وی از خستگی بجان آمده بودند و توقف بیم هزیمت همراهان را دربر داشت و بهمین جهت درنگی نمود و بسوی کناته رهسپار گردید.

کناته را بطلمیوس که ذکر کرده و نئارخ در اطراف آن نهرهایی جهت آبیاری یافته که از رودخانه آب می‌گرفته‌اند این امر ثابت میدارد که در زمان اسکندر نیز این سواحل خشک بوده و کشاورزی با آبیاری انجام میشده ولی مطابق روایت آربین حتی در آن زمان مقدونیه‌ها در کناته قوتی بدست نیاوردند.

در مغرب کناته نئارخ بیلاد آبادی رسید. بومیها بمشاهده مقدونیه‌ها فرار اختیار کردند و در یانوردان در کرانه پیاده شده مقداری گندم و خرما ی خشک یافتند و همچنین چند شتر جهت کشتار عاید آنها گردید. نام این محل را آربین تروی‌زی (۲) و بطلمیوس مازیس (۳) و ماجیس (۴) گفته است. محل آن بتحقیق معلوم نگردید. در کرانه‌ها نئارخ مردمی یافت شتردار که بزحمت و مشقت زندگی میکردند.

ایستگاه دیگر نئارخ بادیس (۵) است که بندر جاسک فعلی و یا در نزدیکی آن بوده. بادیس مرزین کرانه‌های ماهیخواران و کارمانی است و این مسافت در مدت ۲۲ روز طی شده است. طبق نوشته‌های نئارخ وضع سواحل ماهیخواران را میتوان در آن زمان معلوم کرد. قسمت کرانه تا دماغه جاسک با سم قوت اهالی که ماهی بوده، ماهیخواران نام گرفته و داخله را گد روزی میگفته‌اند ولی بطلمیوس تمام این سواحل را جزء کارمانی آورده. مردم این سواحل، با وجود احتیاج مبرم ب ماهی، آنرا باروش بدوی صید میکردند. تورهای آنها از چوب و برگ نخل بود و آنها را در مواقع مد برابر برید گیهای ساحلی قرار میدادند و ماهی در این نقاط جمع شده و صید میگردد. ماهیهای ریز تازه و خام مصرف میشد و ماهیهای درشت را در برابر آفتاب نهاده خشک کرده و سائیده و از آن آردی میساختند و دامهای محل نیز ماهی میخوردند. از این شرح میتوان نتیجه گرفت که در آن زمان مانند امروز علف و سبزه‌ای در سواحل نبوده و کرانه‌ها خشک و سوزان بایستی بوده باشد.

۱- ویلیام و انسان بین کده و دکه بطلمیوس و کناته شباهتی یافته و این محل را کنار رودخانه تنگ قرار داده شهر تنگ امروز پشت دماغه‌ای بهمین نام است و باید محل کناته قدیم باشد.

این مردم با کشاورزی آشنا نبودند و در بعضی نقاط چیزی میکاشتند، نان در دسترس همه نبود و تنها اغنیاء از آن برخوردار بودند. مساکن کوچک و تنگ از استخوانهای ماهی فراهم میشد (درخت و جنگل هم نایاب بوده) نهنگهاییکه امواج بساحل میانداخت در آفتاب پوسانده میشد و از استخوان آنها متمولین خانه میساختند و استخوانهای پهن جهت پوش مسکن و در بکار میرفت.

طرز زندگی این مردم تا قرونی نزدیک بما تفاوت نکرده و حتی اکنون هم در سالهائیکه غلات در کرانه ها کم است با ماهی و ملخ دریائی سدجوع می کنند. باز طبق شرح آراین این مردم از دامها استفاده میکردند. شتر و بز معروف بوده ولی گوشت شتر در غذای آنها وارد نمیشده و تنها یکبار مقدونیهها از فرط در ماندگی گوشت شتر خوردند. بنظر نمیرسد که قبل از نئارخ در این کرانه ها رفت و آمدی برقرار بوده باشد. ماهیخواران با هندوها رابطه ای نداشتند و قائق رانی نمیدانستند زیرا برای صید ماهی هم از آن استفاده نمیکردند. ایرانیها در دریانوردی ماهر نبودند و تنها قوم خارجی که ممکن است این سواحل را دیده باشد اعراب هستند زیرا در اسامی قدیم این سواحل ریشه های عربی دیده میشود. در سواحل شرقی هند اقوام دریانورد راهزنان دریائی گاهی باین سواحل دست برد میزدند. سفر نئارخ اولین خط ارتباطی را بین سند و فرات برقرار داشت و گو اینکه قبل از وی بناگفته هرودوت اسکولا کس سفر درازی در اقیانوس هند نمود ولی در صحت این سفر هنوز جای گفتگو است.

در بادیس نئارخ توقفی نمود و روی براه نهاد و پس از چندی به

دماغه ای رسید که از آنجا عمان پیدا بود. این دماغه باید راس

### کارمانی

الکوه باشد زیرا در اینجا عرض عمان کم شده و از جاسک ببعد

بواسطه ارتفاع زیاد میتوان دماغه مسندام را دید. مشاهده مسندام جماعتی از همراهان

نئارخ را بر آن داشت که بان سوروند ولی نئارخ تا کید کرد که سواحل عمان جنوبی از

شمالی خشک تر و بی آبادی تر است و بعلاوه نظر اسکندر از این سفر اکتشاف سواحل

کارمانی و خلیج فارس و ایجاد رابطه ای بین شرق و غرب است، در کارمانی منابع غذائی

زیادتر و شاید در همین نواحی قشون خشکیرا بتوان پیدا نمود.

پس از دو روز سفر نئارخ برودخانه ای با سم آنامیس (۱) رسید. این رود باید

میناب باشد که در دهانه آن نئارخ لنگر انداخت و در کرانه حوضچه‌هائی برای کشتیها وارد و گاهی برای همراهان بنا کرد. منظور وی از این عمل تمرکز مقدونیه در آن نقطه بود و خود ب فکر افتاد که از راه خشکی ملاقاتی با اسکندر بنماید.

مطابق تحقیقات وی قشون خشکی سلامت بمقصد رسیده و بیش از پنج روز از دریا فاصله نداشت و شهر میناب مرکز آن حدود بود (۱).

اسکندر در گذروزی تلفات زیاد دید ولی خوانین محل بوی کمک کردند و بازمانده قشون وی بکارمانی رسیدند. آری و استرابو و پلوتارخ هیچکدام محل ملاقات نئارخ را با اسکندر ضبط نکرده‌اند. اسکندر توسط حاکم محل از رسیدن نئارخ بکارمانی اطلاع یافته بود. چند روزی انتظار کشید و از دریا سالار خبری نشد. اسکندر کسانیرا بتجسس وی فرستاد آنها نیز خبری نیافتند اسکندر در غضب شد و امر بجسس حاکم داد. در این حین نئارخ در راه بود و بدسته ای از سپاهیان اسکندر رسید ولی صورت وی بقدری از رنج و سختی فرسوده شده و لباسهایش بطوری مندرس گشته بود که سپاهیان با آنکه در تجسس وی بودند او را شناختند و ممکن بود ویرانادیده گیرند. نئارخ پس از معرفی خویش با احترام تمام بار دو گاه هدایت شد. اسکندر که نئارخ را با چند تن تنها دید بتصور اینکه بحریه او رنگ فنا گرفته زیاد متأثر شد و بگریه افتاد و احوال پرسید. نئارخ وی را مطمئن نمود که جهازات صحیح و سالم در سواحل میناب مانده‌اند. ایندفعه شاه یونان اشک شعف ریخت و گفت که خبر تسخیر آسیا باین اندازه مرا مسرور ننمود. وجد و شعف در قشون زائد الوصف بود و قربانها بیاس لطف خدایان انجام شد. نئارخ قهرمان و فاتح این سفر بود و پذیرائی شایان خدمت از وی بعمل آمد. اسکندر میخواست بیش از این نئارخ را بمخاطره نیاندازد و کس دیگر را برای ادامه سفر تاشوش برگزیند ولی نئارخ استدعا کرد که وی را از انجام و تکمیل سفر محروم ندارد. اسکندر این خواهش را پذیرفت و او را بکرانه روانه کرد.

در اوائل سال ۳۱۵ پیش از میلاد نئارخ دوباره بر اه افتاد و بجزیره او را کتا (۲) (جزیره قشم) رسید و در راه از جزیره نامسکون دیگری باسم اورگانا (۳) (هورموز) دیدن کرد ولی چون راه سفاین نزدیک ساحل بوده نئارخ از

۱ - اگر اسم قدیم و جدید میناب یکی بوده همین محل است و گرنه منظور شهری

قدیمست که در محل میناب کنونی بوده است ۲ - Oraeta - ۲ Organa

جزیره لارک نامی نبرده . در جزیره قشم انگور وجود داشت و مردم سواحل برای خرید بانجامی آمدند . در قشم بلدی ایرانی بنام مازن بقشون نئارخ پیوست . دوروز بعد نئارخ در ایستگاه دیگری از جزیره قشم لنگر انداخت . بجای عبور از تنگه قشم نئارخ از سواحل جنوبی آن گذشته و جزیره هنگام را دیده . در آبهای غربی جزیره قشم بواسطه عمق کم آب سفاین راه جنوب گرفته و بجزیره تومبو رسیدند سپس بطرف شمال رفتند و در کرانه شهر سیدودون (۱) را یافتند . در کرانه های شمالی نئارخ جزیره کیش (۲) را دیده و بانتظار نعمتی وافر وارد آن شده ولی جزیره نامسکون بود و مردم خارجی در آنجا رفت و آمد داشتند و بزهای وحشی جزیره زیاد بوده . این محل حدیست که آراین برای سواحل کارمانی معلوم نموده .

مقدونیها در راه خود بجزیره کایکاندروس (۳) و جزیره دیگری رسیدند .

**پارس** کایکاندروس هندوان و دیگری شیخ شعیب است . آراین گوید در شیدوار

(مشرق شیخ شعیب) اهالی بصید ماهی مشغول بودند و در سمت مغرب

نئارخ بایستگاهی رسید . قدری دور از دریا که آنرا آپوستانی (۴) گفته و در اطراف آن قایقها رفت و آمد داشتند ، سمت شمال دماغه ای یافته که پشت آن خلیجی بوده و در اطراف نخلستان و میوه هائی شبیه بیونان پیدا کرده اند . دماغه نی بند است و توقفگاه بعدی کنگان بوده که در سفر نامه کوگانا ثبت شده و نزدیک آن رودخانه ای سیلابی یافته اند .

عبور از آب های ساحلی کم عمق و جزائر ماسه ای برای جهازات مخاطره در برداشت بالاخره نئارخ در نزدیکی دهانه سیتا کوس لنگر انداخت و سفاین بیست روز در این محل برای تعمیر و آگیری توقف نمودند . از طرف اسکندر هم ذخائر زیاد گندم بساحل فرستاده شد و سردار مأمور اینکار بحدود فیروز آباد رسیده بود و از این شهر آخری راههای طبیعی از دره های پلنگ رود و مند رود بدریا میرسند . رودخانه سیتا کوس باید مندرود باشد .

۱- Sidodon محل این شهر معلوم نشد . نئارخ موقع حرکت از تومبو دماغه ای در خشکی دیده و بطرف آن رهسپار شده این دماغه در مغرب لنگه واقع و قدری دورتر از آن راس بستانه است . بنا بعقیده و نسان سیدودون باید بین این دو دماغه باشد . امروز در این سواحل آبادانی باین موقع نیست ولی قدری دورتر در داخله قریه شیاس قرار دارد .

۲- کیش را آراین Kataia ضبط کرده است . ۳- Kaikandros - ۴- Apostani محل آن هم معلوم نشد و نسان آنرا در نزدیکی شیوی قرار داده .

در روزهای بعد نثارخ از خلیله گذشته بسواحل بوشهر رسید. این شهر را آرین مزامباریا (۱) ثبت کرده و علت چنین نامی معلوم نیست (مزامباریا یونانی ساعت ظهر است ولی در حقیقت این کلمه مرکب از مزن بمعنی جزیره و بار بمعنی قاره است). در اطراف بوشهر مانند امروز باغهای زیادی دیده میشده. سمت شمال در نزدیکی دهانه رودخانه گرانیس (۲) (شور) شهر تائوکه (۳) است و کمی دورتر نثارخ بندر روگونیس (۴) (بندر ریگ) رسید و در آن محل رودخانه‌ای یافت ولی امروز چنین نیست مگر گوئیم در زمان اسکندر شاخه‌ای از رود خور در اینجا بدریا میریخته است. بطرف شمال مقدونیهها برود دیگری رسیده‌اند که آنرا بری زونا (۵) نام داده‌اند و معلوم نیست این رود کجا بوده زیرا بین رود شور و بندر دیلم دورود معتبر در سواحل دیده میشود یکی رود گاوانه در شمال بندر خور و دیگر لیلتن در جنوب بندر دیلم. رود دومی چندان مهم نیست و بعلاوه از رود شور دور است و مقدونیهها نمیتوانسته‌اند یکروزه خود را بدان برسانند پس اگر حقیقهٔ رودی دیده شده باید گاوانه باشد.

بطرف مغرب در کرانه برودخانهٔ آروزیس (۶) (هندیان) رسیدند. آرین آنرا بزرگترین رودهای خلیج گرفته و مرز بین پارس و سوزیان قرار داده و از این ناحیه توصیفی کرده: در کنار دریا منطقه‌ای خشک و بی‌آب است و در زمینهای ماسه‌ای جز نخل گیاه دیگری نیست ولی اگر از سواحل بداخله رویم بکوههایی با آب فراوان میرسیم که همه قسم مرتع و درخت جزیتون پیدا میشود. بواسطهٔ وفور آب خوانین محل قلاعی در آن برای خود ساخته‌اند و دامپروری در اطراف رونق دارد.

در آروزیس سفاین آب کافی ذخیره کرده براه افتادند چون در سواحل **سوزیان** آب مشروب نایاب بود و بعلاوه بواسطهٔ عمق کم آب قایقها از ساحل دور میشدند. آرین گوید نثارخ برودی رسید و در دهانهٔ آن لنگر انداخت در برابر دلتا جزیره‌ای بنام مارگاستانا (۷) دیده میشد و رود کاتادریس (۸) نام داشت. تغییرات خط ساحلی در این منطقه حتی در ادوار تاریخی زیاد است و نمیتوان یادداشتهای

۳- Taoké محل آن معلوم نشد.	۲- Granis	۱- Mesambaria
۶- Arosis	۵- Brisona	۴- Rhogonis
۸- Kataderbis این رود بایستی در نزدیکی راس الطولوب		۷- Margastana

باشد و جزیرهٔ نامبرده دارا و بونا است.

آرین را با وضع کنونی مقایسه کرد (۱). سفاین بدلنا نزدیک شدند. بواسطه عمقی کم و آبی باریک کشتیها بخط پشت سرهم میرفتند و هر آن ملاحان بآب افتاده کشتیهای بخالک نشسته را نجات میدادند. دوزخ در دلنا بدین منوال گذشت. روز سوم نئارخ بقریبه دیری دوتیس (۲) در نزدیکی دهانه فرات رسید. این محل در آن زمان مرکز بازرگانی کالاهای عربستان و ایران بوده. در آنجا نئارخ شنید که اسکندر بشوش درآمده لذا برآن شد که بعقب برگشته و بخدمت اسکندر برسد. راه نئارخ از رودپازی تیگریس (۳) (کارون) بود و بین راه از محلی بنام آژینیس (۴) یاد کرده که معلوم نشد کجاست و شاید در دهانه کارون بوده. نئارخ در دهانه دجله دریاچه ای یافته که رودخانه برای وصول بدریا از آن میگذاشته. بنابراین نئارخ از آژینیس وارد کارون شده. سفرنامه دریاسالار در قسمتی که مربوط بمصب کارون و فرات و دجله است تاریک و مسافات مذکوره با تفسیر آراین و وضع کنونی وفق نمیدهد (۵).

اسکندر در کارمانی لشکر خود را دودسته کرد و بطرف مغرب راند. قسمت اعظم لشکر سرداری هفستیون از کوههای ساحلی گذشت و در کرانه بحرکت افتاد زیرا زمستان نزدیک بود و گرمسیر برای عبور قشون مهیا. خود اسکندر راهی شمالی تر اختیار نموده بیزارگاد و سپس به پرس پولیس رسید. از پرس پولیس برای

۱- اگر توصیف کاملی از کرانه ها و وضع فرات و دجله در زمان اسکندر در دست بود، میتوانستیم تغییرات این سواحل را درازمنه تاریخی مطالعه کنیم. بدیختانه آنچه در یادداشتهای نئارخ دیده میشود مبهم است و از اشتباهات و نسان این است که خواسته خط سیر نئارخ را طبق سواحل امروزی روشن کند.

۲- Diridotis این اسم را پلین Diglito ضبط کرده که قسمتی از دجله نیز گفته میشده  
 ۳- Pasitigris ۴- Aginis

۵- پلین بمناسبت وجود دریاچه در طول دجله پازی تیگریس را شطالعرب دانسته و راه نئارخ را از این معبر تعیین کرده در صورتیکه پازی تیگریس کارون بوده که شاخه ای از آن از شوش میگذاشته ولی ویلیام و نسان در توصیف جریان کارون اشتباه نموده. نگارنده از ذکر فرضیات و اشتباهاتی که درباره دلنا نموده اند خودداری میکند. خلاصه اینکه درازمنه تاریخی تغییرات فاحشی در جریان رودها و دهانه آنها و شکل ساحل پیدا شده. رودها گاهی مستقیم بدریا وارد شده و زمانی برود دیگری ملحق شده اند. اسامی بهمین صورت تغییر کرده و تحقیق در این باب در زخور بحثی جداگانه است.

رسیدن بشوش از پازی تیگریس عبور کرد و در موقع عبور بود که نئارخ نیز بقشون وی پیوست. اسکندر از دیدار نئارخ بوجد و شغف درآمد و لشکریان نیز از وی پذیرائی و تقدیر نمودند (فوریه ۳۲۵) این محل را میتوانیم انتهای سفر دریائی نئارخ گیریم. اسکندر سفر دریائی دیگری از راه اقیانوس هند بمرستان و مصر بنئارخ پیشنهاد کرد ولی عمر وی کفاف انجام منظورها نداد ولی خود از شوش وارد کارون شد و بدریا رسید و سواحل خلیج را دیدن نمود و سدهای شاهان ایران را بر روی دجله خراب کرد. سپس هراکلیدرا مأمور نمود که در کرانه‌های دریای هیرکانی سفاینی بسازد و بحر خزر را دیدن نماید چه هنوز شک داشت که بحر خزر با اقیانوس خارج ارتباط دارد. همچنین اسکندر نقشه‌های بزرگ اکتشافی در اقیانوس هند داشت و آرشیاس (۱) جزائر بحرین را یافت. درحین نئارخ مشغول تهیه سفر بود مرگ ناگهانی اسکندر فرا رسید.

